

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 11, Winter 2022, 203-226
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.35404.2257

Finding Meaning in an Imperfect World

Hamidreza Mahboobi Arani*

Abstract

Finding Meaning in an Imperfect World by Prof. Iddo Landau, is a warmly written book, rich with instances from the author's life, history, movies and literature. Prof. Landau attempts to offer new arguments and practical advice that make us become and stay alert to the already meaningful aspects of our ordinary lives and show how we can increase it, if necessary. He confronts most prevailing arguments in the literature that renders our life meaningless or insufficiently meaningful, including the arguments based on perfectionism, the existence of suffering and evil, death and total annihilation of our life and even the whole world and etc. According to Landau, these arguments can at most diminish the meaning in our life, not removing it. We, however, can still find many sufficiently meaningful aspects in our life which are ultimately related to the inherent value of our lives. The book, then, ends up building practical strategies to identify and recognize these aspects. In the current article, I will convey the argument of the book, then elaborate my take on the strategies prof. Landau utilizes this to persuade us that there are many sufficiently meaningful aspects in everyone's life.

Keywords: Meaning of Life, Perfectionism, Death, Suffering, The End of Life.

* Assistant Professor in Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran,

Date received: 02/09/2021, Date of acceptance: 22/12/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد و بررسی کتاب یافتن معنا در جهانی ناکامل

حمیدرضا محبوبی آرانی*

چکیده

یافتن معنا در جهانی ناکامل اثری از پروفیسور ایدو لاندو کتابی است که با زبانی صمیمی نگاهشده شده و سرشار است از مثال‌هایی برگرفته از زندگی نویسنده، تاریخ، سینما، و ادبیات. لاندو در این کتاب می‌کوشد استدلال‌ها و توصیه‌هایی عملی به‌دست دهد تا ما را متوجه جنبه‌های پیشاپیش معنادار زندگی‌های معمولی‌مان سازد و نشان دهد در صورت لزوم چگونه می‌توانیم این معناداری را افزایش دهیم. وی در این کتاب استدلال‌های رایج در ادبیات بحث را معرفی می‌کند که زندگی ما را کامل یا تاحدی بی‌معنا می‌سازند؛ از جمله این‌ها استدلال‌های مبتنی بر کمال‌گرایی، وجود رنج و شر، مرگ و نابودی کامل انسان و حتی کل جهان است. وفق نظر لاندو، این استدلال‌ها در نهایت می‌توانند از معنای زندگی بکاهند، اما آن را یک‌سره محو نمی‌کنند. ما حتی در صورت اعتبار چنین استدلال‌هایی هم چنان می‌توانیم جنبه‌های به‌اندازه بسنده معناداری در زندگی‌مان بیابیم که در نهایت حاکی از ارزش ذاتی زندگی تک‌تک ما انسان‌ها باشد. کتاب با ارائه راهبردهایی عملی برای یافتن و بازشناسی این جنبه‌ها پایان می‌یابد. در مقاله کنونی پس از بیان لب مطلب هر فصل از کتاب دیدگاه انتقادی خودم را درباره راهبردهای لاندو برای به‌چالش کشیدن استدلال‌ها علیه معناداری زندگی تقریر می‌کنم.

کلیدواژه‌ها: معنای زندگی، کمال‌گرایی، مرگ، رنج، غایت زندگی.

* استادیار فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، h.mahboobi@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۱



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

باید حواسمان باشد که آن‌گونه زندگی نکنیم که زندگی‌مان، به تعبیر ییتس (Yeats)، صرفاً به «آماده‌شدن برای آنچه هرگز اتفاق نمی‌افتد» تبدیل شود (Landau 2017:209).

۱. مقدمه

هنگامی که نویسنده کتاب در یکی از کلاس‌هایش و در میانه بحثی درباره ضرورت علی با اعتراض یکی از دانشجویانش مبنی بر بیهودگی بحث در این باره وقتی زندگی بی‌معناست مواجه می‌شود، تصمیم می‌گیرد موضع دانشجویش را با پرسش و پاسخ‌هایی سقراطی به چالش بکشد تا هم این موضع و ادعا را بهتر دریابد و هم از نتیجه بحث و کندوکاو فلسفی بر آن دانشجو و شاید کل کلاس آگاهی پیدا کند. به همین دلیل، از آن دانشجوی معترض می‌پرسد: «آیا فکر می‌کنی فقط زندگی تو بی‌معناست یا زندگی کل آدمیان روی زمین بی‌معناست؟»

دانشجو درنگ می‌کند و می‌گوید «فکر کنم زندگی من بی‌معناست».

استاد ادامه می‌دهد: «فکر می‌کنی زندگی تو ضرورتاً بی‌معناست و نمی‌توانی هیچ‌کاری درباره‌اش بکنی، یا گمان داری این بی‌معنایی به دلیل برخی اتفاقاتی است که در زندگی‌ات رخ داده است، به گونه‌ای که اگر آن اتفاقات رخ نمی‌داد، زندگی تو معنادار بود یا دست‌کم مانند الان بی‌معنا نبود؟»

دختر دانشجو جواب می‌دهد: «باز هم به گمانم دومی درست باشد».

استاد: «حال فکر می‌کنی، زندگی تو به نحو جبران‌ناپذیری بی‌معناست یا این که می‌توانی کاری یا کارهایی انجام دهی تا این بی‌معنایی جبران شود و زندگی‌ات معنادار گردد؟»
دختر دانشجو کمی از موضع خود پا پس می‌کشد و درحالی که حالتی متاملانه به خود گرفته می‌گوید: «به نظرم می‌توانم کاری کنم که زندگی‌ام معنادار گردد».

دیگر دانشجویان نسبت به بحث اظهار رضایت و علاقه‌مندی می‌کنند و دانشجویی دیگر می‌گوید که به نظرش سؤال «بودن یا نبودن» هملت (Hamlet)، این که باشیم و غم و رنج و فلاکت‌های این دنیا را تحمل کنیم یا بمیریم، سؤالی بسیار مهم است. استاد درعین قبول اهمیت این سؤال به این نکته اشاره می‌کند که برای وی عجیب است که چرا هملت فقط دو راه و دو شق برابر هم را دیده است: ۱. بودن در این جهان ناقص و پر از درد، رنج، اندوه، و گرفتاری؛ ۲. نبودن و نیست‌شدن. درست است که جهان ناقص و پر از درد و رنج

نقد و بررسی کتاب یافتن معنا در جهانی ناکامل (حمیدرضا محبوبی آرانی) ۲۰۷

و گرفتاری است، اما شق دیگری هم در کنار بودن یا نبودن وجود دارد و آن بودن و تلاش و تقلا برای کامل ساختن و بهتر کردن زندگی خودمان و این دنیاست (Landau 2017: 1-2).

کتاب یافتن معنا در جهانی ناکامل در پی بیان این راه سومی است که هملت نادیده گرفته بود و آن این که چه طور می توان در این جهانی که همه نقص و ناکاملی آن را قبول داریم بمانیم و آن را کامل کنیم و در این مسیر زندگی خود را معنادار بباییم. در این راه، نویسنده مانند فیلسوفان عصر باستان، از سقراط و افلاطون گرفته تا اپیکور (Epicurus) و سنکا (Seneca)، می کوشد تا از فلسفه، استدلال و پرسش و پاسخ فلسفی، چونان ابزاری عملی در گشودن گره های اساسی زندگی آدمیان یاری بجوید. بدین ترتیب، نویسنده هم چنین نشان می دهد که فلسفه هنوز، فارغ از بحث های نظری و دانشگاهی پیچیده، می تواند مانند روزگار باستان کاربردهای عملی خود را داشته باشد و در کنار علوم چون روان شناسی مثبت نگر و روان کاوی هم چون راه نمایی عملی زندگی با ارزش شمرده شود.

۲. معرفی کتاب

۱.۲ معرفی شکلی کتاب و معرفی نویسنده

کتاب یافتن معنا در جهانی ناکامل را انتشارات دانشگاه اکسفورد در سال ۲۰۱۷ و در ۲۹۷ صفحه چاپ کرده است. کتاب از نوزده فصل تشکیل یافته است که فصل اول آن مقدمه و دو فصل هجدهم و نوزدهم نتیجه گیری است. در پایان و بعد از کتاب نامه، نمایه کتاب قرار گرفته است. کتاب به لحاظ صوری و شکلی آراسته و بدون عیب و ایراد قابل توجهی است. نثر کتاب نیز بسیار خوش خوان است و سرشار است از اشارات گوناگون به زندگی نویسنده، ادبیات، و داستان ها و گفتارهای عامیانه و سینمایی. در مجموع، کتاب به گونه ای نگاشته شده که خواننده می تواند آن را بدون داشتن دغدغه ای برای فهم مطالب دست بگیرد و در چند روز به سرعت بخواند.

نویسنده کتاب، ایدو لاندو، فارغ التحصیل دکتری فلسفه از دانشگاه مک گیل (McGill University) کانادا، استاد دانشگاه، و متخصص در حوزه معنای زندگی و فلسفه پست مدرن است که مقالات بسیاری در این حوزه ها نگاشته است. کتاب پیشین او با عنوان *آیا فلسفه مردم محور است؟* را انتشارات دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا منتشر کرده است.^۱

۲.۲ معرفی محتوایی کتاب

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، یافتن معنا در جهانی ناکامل ریشه در پاسخ به دغدغه واقعی انسان‌هایی دارد که یا زندگی‌شان را کاملاً بی‌معنا می‌یابند یا زندگی‌شان آن‌گونه‌که باید و شاید معنادار نیست. برای همین، برخلاف غالب آثار اخیری که در حوزه معنای زندگی و به‌ویژه در سنت تحلیلی و از سر دغدغه‌های کمابیش صرفاً دانشگاهی نگاشته شده‌اند، کتابی است که سعی کرده تا هم‌چون راه‌نمایی عملی برای دغدغه‌مندان واقعی معنای زندگی باشد. راه‌برد نویسنده برای نیل بدین هدف این بوده است که ابتدا پیش‌فرض‌ها و انتقادات کسانی که زندگی‌شان را معنادار نمی‌یابند یا زندگی‌شان آن‌گونه‌که باید و شاید معنادار نیست، اعم از پیش‌فرض‌ها و استدلال‌های علیه معنای زندگی که در ادبیات مرتبط با مسئله معنای زندگی وجود دارد و آن‌هایی که شخصاً نویسنده از مثلاً دانش‌جویانش یا بیماران سرطانی شنیده است، مطرح کند و بعد نشان دهد که این پیش‌فرض‌ها و استدلال‌ها به چه معنا نادرست‌اند و می‌توان بدون این پیش‌فرض‌ها و استدلال‌ها به معنای زندگی نگاه کرد، جنبه‌ها و زوایای معنادار زندگی را تشخیص داد، و در مجموع معنای آن را افزایش داد.

گفته شد که کتاب از نوزده فصل تشکیل شده است، که فصل اول مقدمه و دو فصل هجدهم و نوزدهم نتیجه‌گیری است. در مقدمه، یا همان فصل اول، نویسنده سعی در روشن‌ساختن موضوع بحث، یعنی اصطلاح «معنای زندگی»، دارد و می‌کوشد آن را با مفهوم ارزش زندگی فردی هر فرد انسانی مرتبط سازد. توضیح آن‌که اولاً در مورد واژه زندگی می‌توان زندگی فردی هر فرد، زندگی کل انسان‌ها، و زندگی زیستی را که شامل زندگی انسانی، حیوانی، و گیاهی می‌شود در نظر گرفت. نویسنده تصریح می‌کند که منظور از زندگی حداقل در کتاب وی زندگی فردی تک‌تک انسان‌هایی مانند من و شماست و مسئله معنای زندگی را در این سطح بررسی کرده است. معنا را هم می‌توان دست‌کم به دو صورت یا دو مفهوم در نظر گرفت: از یک لحاظ، بحث معنا با مفاهیمی چون تفسیر، فهم، درک، مقصود، و منظور ارتباط دارد، مانند وقتی که مثلاً می‌پرسیم «معنای عبارت good morning در فارسی چیست؟»؛ از لحاظ دیگر، بحث معنا با مفاهیمی چون اهمیت، ارزش، و شأن ارتباط دارد. نویسنده منظور از معنای زندگی را همین لحاظ دوم می‌داند. پس وقتی کسی می‌گوید زندگی من فاقد معناست یعنی جنبه‌های مهم باارزشی در زندگی خود نیافته است، و لذا این جنبه‌های بی‌ارزش زندگی وی نیاز دارند تا واجد ارزش و اهمیت شوند. برای تأیید ادعای خود لاندو به برخی آثار کلاسیک در حوزه معنای زندگی و نیز

گفته‌های افرادی متوسل می‌شود که با آن‌ها درباره معنای زندگی صحبت کرده است. برای نمونه وقتی توماس نیگل (Thomas Nagel) معتقد است که اگر از چشم‌اندازی وسیع به زندگی فردفردمان نگاه کنیم، بود و نبود ما در جهان هیچ تأثیری در آن نمی‌گذارد. اگر هم نمی‌بودیم، تغییر معناداری در جهان اتفاق نیفتاده بود. یا وقتی تولستوی (Tolstoy) زندگی خود را فاقد معنا می‌بیند منظورش این است که زندگی ارزش خود را از دست داده و او چیز باارزشی در زندگی نمی‌یابد. به همین سان، مواردی که نویسنده از زندگی معمولی ما مثال می‌زند همه نشان می‌دهند که معنای زندگی به نحوی در ارتباط با کامیابی در یافتن و نائل شدن به چیزی یا جنبه‌ای ارزش‌مند در زندگی است:

نکته مشترک در هر بحثی درباره معنای زندگی دغدغه آن برای یافتن چیزی است که واجد ارزش کافی و بسنده باشد. در واقع من با هیچ بحثی در این باره مواجه نشده‌ام، چه شفاهی و چه مکتوب، چه در دانشگاه‌ها و چه در میان اشخاص، که در آن بحث درباره معنای زندگی را بتوانم به درستی به بحثی درباره ارزشی بسنده در زندگی بازگردانم... پس معنای زندگی در وهله نخست با ارزش سروکار دارد و در این کتاب منظور من همین خواهد بود. شکوه و شکایت درباره این که زندگی معنایی ندارد شکایت درباره این است که چنان‌که باید و شاید ارزشی در زندگی یافت نمی‌شود. پرسش درباره معنای زندگی پرسش درباره چنین ارزش‌های بسنده‌ای است. زندگی معنادار زندگی‌ای است که شمار بسنده‌ای از ابعاد و جنبه‌ها وجود دارد که چنان‌که شاید و باید واجد ارزش‌اند، و زندگی‌ای تهی از معنا زندگی‌ای است که در آن شمار بسنده‌ای از ابعاد و جنبه‌های که واجد ارزش بسنده باشند وجود ندارد (ibid.: 12, 15).

فصل دوم کتاب، مستلزمات، به بررسی لوازم چنین برداشتی از معنای زندگی می‌پردازد، لوازمی که به نظر نویسنده «پیش‌فرض‌های عمومی مردم درباره معنای زندگی را که سبب شده بسیاری زندگی خود را بی‌معنا یا نه‌چندان واجد معنا تلقی کنند تخریب می‌کند» (ibid.: 4). لاندو یازده لازمه را برمی‌شمرد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. اگر معنای زندگی ارزش است، بحث درباره ارزش‌ها هیچ‌گاه دقت ریاضی نداشته و ندارد. بنابراین در مبحث معنای زندگی هم نباید دنبال پژوهشی برخوردار از دقت ریاضی وار بود؛

۲. ما ممکن است در معنای زندگی به منزله ارزش دچار خطا و اشتباه شده باشیم، چرا که همواره امکان خطا در ارزش‌گذاری‌های ما وجود دارد. گشوده‌بودن به بحث و گفت‌وگو کمک می‌کند متوجه اشتباه‌های خود در ارزش‌گذاری‌هایمان شویم؛

۳. به‌عنوان ارزش، معنای زندگی امکان‌کاستی و فزونی‌یافتن دارد؛

۴. ارزش چیزی نیست که از ابتدا تا انتها باقی بماند. ارزش‌ها تغییرپذیرند و می‌توانند جای‌گزین هم شوند. برای نمونه، وجود فرزند عزیزم ارزش واقعی زندگی من به‌شمار می‌رود. اما اگر این فرزند مثلاً از میان برود یا به‌نحوی این رابطه نابود شود، چیز یا چیزهای دیگری هستند که می‌توانند جای این ارزش از میان‌رفته را پرکنند و از نو خود به ارزش اصلی زندگی من بدل شوند؛

۵. اگر چیزی برای من ارزش‌مند باشد به‌معنای آن نیست که کل زندگی‌ام را وقف آن کنم. رابطه من با معشوق و همسرم رابطه‌ای است فوق‌العاده ارزش‌مند، اما این به‌معنای آن نیست که من گاهی به‌تنهایی، به هم‌صحبتی با دوستان، و مانند آن نیاز نداشته باشم؛

۶. معنای زندگی به‌عنوان ارزش حل‌کننده تمام مسائل زندگی و ارائه‌دهنده پاسخی به همه آن‌ها نیست؛

۷. معنای زندگی چیزی بالا در آسمان، متعالی، و فوق‌العاده و غیرمعمول نیست. معنای زندگی صرفاً ارزشی در میان سایر ارزش‌هاست، هرچند ارزشی بسیار مهم. پس پدیده‌ای معمولی و دنیایی است.

فصل‌های سوم، علیه کمال‌گرایی، و چهارم، سابقه کمال‌ناگرایی (یا ناکامل‌گرایی)، را می‌توان دنباله فصل دوم و بسط لوازم مهم آن از منظر لاندو دانست؛ چراکه از نظر وی در زمره ارزش‌دانستن معنای زندگی به رویکردی ضدکمال‌گرایانه در این حوزه راه می‌برد. در فصل سوم، علیه کمال‌گرایی، که آن را می‌توان ایدئال‌گرایی هم نامید، لاندو درباره یکی از مهم‌ترین و رایج‌ترین پیش‌فرض‌های آدمیان درباره معنای زندگی شروع به بحث می‌کند، یعنی این پیش‌فرض که معنای زندگی باید چیزی فوق‌العاده، ماورای زندگی معمولی و زمینی ما، و نادر باشد که دست‌یافتن بدان چندان هم ساده نیست. لاندو پس از اشاره به برخی متفکرانی که برپایه این پیش‌فرض اندیشه خود را استوار ساخته بودند به نقد و بررسی این پیش‌فرض می‌پردازد. به‌نظر وی مشکل اصلی این موضع این است که کمال‌گرایان از دیدن ارزش چیزهای جزئی و ناکامل غافل‌اند و به کم‌تر از کاملاً کامل راضی نیستند. بنابر مثالی که نویسنده می‌زند، چه کمال‌گرایان و چه کمال‌ناگرایان هر دو دوست دارند شهر زیبای ما بهترین شهر و زیباترین شهر باشد، اما کمال‌گرایان در مواجهه با شهری که زیباترین نیست آیه یأس می‌خوانند و آن را پس می‌زنند، اما کمال‌ناگرایان درعین تلاش برای بهتر ساختن شهر، زیبایی‌ها، و ارزش‌های همین شهر ناکامل را نیز بزرگ می‌دارند.

لاندو انتقادهای بسیاری را به موضع کمال‌گرایان وارد می‌بیند: یکی اشکال عدم انسجام و دیگری استفاده از معیارهای دوگانه یا تبعیض بین خود و دیگری. عدم انسجام به دلیل این‌که این جماعت صرفاً در قلمرو ارزش‌ها به گونه‌ای میان سایر ارزش‌ها و معنای زندگی قائل به تمایز می‌شوند و درحالی‌که در سپهر سایر ارزش‌ها ناکامل‌گرایی در این جا کمال‌گرا می‌شوند. تبعیض بین خود و دیگری بدین دلیل که در مورد ارزش‌گذاری زندگی خودشان از معیارهای سخت‌گیرانه‌تر و حتی سنگ‌دلانه‌ای استفاده می‌کنند، معیارهایی که برای ارزش‌گذاری زندگی دیگران از آن استفاده نمی‌کنند. مثلاً درحالی‌که مرگ و نیست و نابود شدن خود آن‌ها به معنای بی‌اهمیتی زندگی خود فرد است، اما وقتی پای مرگ فرزند یا معشوق در میان است این بی‌اهمیتی دامن فرزند یا معشوق را نمی‌گیرد و برعکس وجود فرزند و معشوق نهایت اهمیت را می‌یابد. در یک‌جا مرگ و نیست و نابود شدن بی‌اهمیت است و در جای دیگر واجد نهایت اهمیت. هم‌چنین، کمال‌گرایان گویی زندگی را مسابقه و رقابتی می‌دانند که در آن حتماً باید طلا یا دست‌کم نقره و برنز ببرند، وگرنه زندگی‌شان بی‌معنا خواهد بود. در این جا هم به نظر لاندو می‌توان میان ارزش‌های رقابتی و ارزش‌های غیررقابتی تمایز گذاشت و این برداشت نادرست از معنای زندگی را تصحیح کرد. همه ارزش‌های ما ارزش‌هایی نیستند که بتوان از منظر بازار و مسابقه بدان‌ها نگریست.

در فصل چهارم، سابقه آرای کمال‌ناگرایی، لاندو در کنار متفکرانی که دیدگاه کمال‌گرایانه به معنای زندگی داشته‌اند به متفکران، شاعران، نویسندگان، و فیلم‌سازانی اشاره می‌کند که در آثار خود از موضعی ضدکمال‌گرایانه دفاع کرده‌اند. برای نمونه، به داستان کوتاهی از ارنست همینگوی (Ernest Hemingway)، «رودخانه‌ی دوقلبی بزرگ» (Big Two-Hearted River)، اشاره می‌کند که توصیف‌کننده فعالیت‌های نیک آدامز (Nick Adams) برای ماهی‌گیری است، یا از بازگشت نهایی قهرمانان کاندید (Candide) ولتر (Voltaire) پس از آن‌همه ماجراها به زندگی معمولی در یک باغ و پرورش گیاهان و بسیاری مانند آن‌ها یاد می‌کند. همه این‌ها به نظر لاندو حکایت از آن دارند که:

در کنار جریان کمال‌گرا در فرهنگ و فلسفه غربی، جریان قدرت‌مند و جالب کمال‌ناگراها هم وجود دارد. این کتاب پی این جریان دوم را می‌گیرد، جریانی که ارزش عظیمی در چیزهای معمولی می‌یابد. در نظر من شخصی معقول و موقر، کسی که شوهر، همسر، یا فرزند خوبی است، کسی که همسایه یا دوست خوبی است، کسی که کنج‌کاو است، کسی که می‌تواند از دیدن درختان از پنجره اتوبوس در مسیر کارش لذت

ببرد، همگی پیشاپیش به معنای زندگی دست یافته‌اند... شاید مادر ترزا (Mother Teresa) و باخ (Bach) زندگی معنادارتری داشته‌اند، اما زندگی چنین افرادی نیز معنادار است. معناداری می‌تواند در پرورش و لذت‌بردن از گل‌های ارکیده در بالکن خانه هم یافت شود و نه فقط در پرورش و لذت‌بردن از گل‌های ارکیده در گل‌خانه (ibid.: 62-63).

این برداشت در واقع بستری است که لاندو براساس آن کل مباحث فصل‌های دیگر را بسط داده است و از این رو لازم است خواننده در هر فصل به‌یاد داشته باشد که وقتی وی از معنای زندگی سخن می‌گوید چنین برداشت و لوازمی از آن در ذهن دارد.

از فصل پنجم، مرگ و نابودی، به بعد لاندو استدلال‌های گوناگونی را تقریر می‌کند که هر کدام به‌نحوی علیه معناداری زندگی ارائه شده‌اند. در دو فصل پنجم و ششم او با استدلال‌های مبتنی بر مرگ و نابودی سر و کار دارد. در این فصل وی ابتدا به تقریر استدلالی مبتنی بر مرگ و نابودی می‌پردازد و سپس استدلال‌های گوناگونی که به‌نفع معناداری زندگی در برابر مرگ و نابودی ارائه شده است، هم‌چون استدلال نیگل، اپیکور، و لوکرتیوس (Lucretius)، را مطرح می‌کند. در فصل ششم، نویسنده استدلالی ارائه می‌دهد که به‌نظر وی برخلاف سایر استدلال‌هایی که پیش‌تر ذکر کرده کارآمد است و می‌تواند نشان دهد که باوجود مرگ و نابودی، زندگی هم‌چنان معنادار است. همان‌طور که از عنوان فصل هم برمی‌آید، هرچند نویسنده به روایت‌های دینی زندگی پس از مرگ اشاره می‌کند، اما مرگ را نابودی مطلق می‌بیند و استدلال را این‌گونه تقریر می‌کند که وقتی قرار است همه چیز از بین برود و هیچ چیز ماندگار نیست، وقتی زندگی جاودانه نیست و هر آغازی دیر یا زود پایانی غم‌ناک دارد، می‌خواهد زندگی آلبرت اینشتاین (Albert Einstein) و مادر ترزا باشد یا زندگی آدمی معمولی، چگونه می‌توان برای زندگی ارزش و اهمیتی قائل بود.

نویسنده در فصل پنجم استدلال‌های کسانی هم‌چون برنارد ویلیامز (Bernard Williams) را بررسی می‌کند که زندگی جاودانه را نیز ملال‌آور می‌دانند و با رد این موضع عقیده دارد در حالت آرمانی وی زندگی جاودانه را بر زندگی کنونی که میرا و موقت و ناماندگار است ترجیح می‌دهد. حتی در صورت پذیرفتن استدلال‌های مبتنی بر بی‌معنایی یا بی‌ارزشی زندگی جاودان، باز هم این بی‌معنایی دلیل نمی‌شود که زندگی ناجاودان و میرایی کنونی معنادار باشد. به‌نظر نویسنده، آن‌گونه که در آغاز فصل ششم متذکر می‌شود، در واقع او برای معنای زندگی بهتر می‌دانسته که زندگی جاودانی در میان بود و ما میرا نمی‌بودیم؛ چراکه این میرایی از معنای زندگی می‌کاهد و جنبه‌ای منفی به‌شمار می‌رود. بااین‌همه، به‌نظر لاندو این

کاستن از معنای زندگی به منزله حذف و از میان برداشتن معنای زندگی نیست. این واقعیت که ما می‌میریم از ارزش لذت و نشاط این لحظه، این رابطه، یا این عشق نمی‌کاهد. این‌که من آخر هفته خوبی را با دوستان و خانواده گذرانده‌ام، حتی اگر هیچ‌گاه دیگر از ذهنم نگذرد و هیچ‌کس آن لحظات را به یاد نیاورد، باز هم ارزش و معنای خود را برای من در آن لحظه داشته است. درست است که زندگی جاودان ارزشی بیش‌تر به چیزهای باارزش ما می‌بخشید، اما اکنون هم این چیزها چندان‌که باید و شاید واجد ارزشی بسنده‌اند. باز به‌نظر لاندو، موضع کمال‌گرایانه همه یا هیچ باعث می‌شود برخی به‌سبب گذرابودن و میرایی معنای زندگی را به‌کل نفی کنند. وانگهی، به‌نظر نویسنده، داشتن زندگی معنادار و باارزش سبب می‌شود گذر زندگی و رفتن به‌سوی مرگ را با خاطری آسوده‌تر و شادتر بپذیریم، که این هم از داشتن مواهب زندگی معنادار است. بسیاری از داستان‌ها و نمونه‌هایی که برای بی‌معنایی زندگی آورده شده، از نظر لاندو، به دو عامل بستگی دارد: تناهی زندگی و بی‌معنایی فعالیت‌هایی که آدمی در این زندگی انجام می‌دهد. مشکل غالب این داستان‌ها و مثال‌ها در عدم توجه به بی‌ارزشی و بی‌معنایی اعمال و فعالیت‌های آدمی است. در زندگی محدود باز فعالیت‌های باارزش و معنادار می‌توانند به خود زندگی معنا و ارزش بدهند.

فصل هفتم، زندگی در بستر کل جهان، استدلالی کمابیش مرتبط با دو فصل گذشته علیه معنای زندگی مطرح می‌سازد. حتی اگر زندگی ما از چشم‌انداز این‌جا و اکنون ارزش و معنا داشته باشد، ارزش زندگی ما در مواجهه با موضعی از بیرون خودمان، از بیرون جهان، یعنی موضعی که در آن به ما و زندگی ما از کل جهان با همه عظمتش می‌نگرد رنگ‌ورو می‌بازد. در برابر عظمت جهان، ما و زندگی ما چیزی بسیار ناچیز است که به‌چشم نمی‌آید. به‌تعبیر نیگل، یک چشم‌انداز چشم‌اندازی درونی، شخصی، و ساپژکتیو است با عنوان چشم‌انداز بشری، و دیگری چشم‌انداز بیرونی، غیرشخصی، ابژکتیو که چشم‌انداز کیهانی یا جاودانگی است. حتی اگر از چشم‌انداز نخست زندگی ما ارزش‌مند باشد، از چشم‌انداز دوم بود و نبود ما اساساً فاقد هرگونه معنا و ارزشی است، چه برسد به این‌که زندگی ما معنادار هم باشد. لاندو در این فصل می‌کوشد نشان دهد که نیازی به نادیده‌گرفتن چشم‌انداز کیهانی نیست، پیش‌نهاد سایمون بلکبرن (Simon Blackburn). ما می‌توانیم حتی از این چشم‌انداز کیهانی نیز زندگی خود را ارزش‌مند بباییم. به‌نظر وی، اساس بی‌ارزشی زندگی ما از منظری کیهانی بر این پیش‌فرض استوار است که زندگی ما باید اثرگذار و مؤثر در کلیت جهان می‌بود تا از چشم‌اندازی کیهانی ارزش می‌یافت. اما این پیش‌فرض مبتنی بر معیارهای

کمال‌گرایانه است که به طبع نویسنده در صدد نشان دادن نادرستی آن‌هاست. در نگرش دینی هر عملی آن‌مایه معنا دارد که خداوند کوچک‌ترین عمل ما را، خوب یا بد، می‌بیند و در نظر می‌گیرد، در حالی که این عمل چه بسا کم‌ترین تأثیری در کلیت کیهان نداشته باشد. به همین سان، ما نیز نیاز نداریم برای معنادار بودن عملمان به تأثیر کیهانی آن نگاه کنیم. در این‌جا نیز در نهایت و پس از بحث و استدلال له و علیه، نویسنده قبول می‌کند که عدم تأثیر و نفوذ حتی مهم‌ترین اعمال آدمی در مقیاس کیهانی می‌تواند از معناداری و ارزش‌مندی آن بکاهد، ولی یک‌سره آن را حذف نمی‌کند و زندگی ما هم‌چنان می‌تواند به‌نحو بسنده‌ای معنادار باشد.

فصل هشتم، ضرورت علی و امکان، به بحث دربارهٔ استدلال مبتنی بر عدم آزادی اراده علیه معناداری زندگی و نیز استدلال مبتنی بر امکانی بودن بسیاری از واقعیت‌های مرتبط با زندگی‌مان، همان پرتاب‌شدگی در فلسفهٔ اگزیستانسیال یا به تعبیر عامیانه بخت و شانس هرکسی، می‌پردازد. بنابر هر دو نوع این استدلال‌ها ما محکوم سرنوشت مقدر خویشیم. وقتی بنابر ضرورت علی من اساساً آزادانه اراده و انتخاب نمی‌کنم، چگونه عملم را می‌توانم واجد ارزش و معنا بدانم. در این صورت، میان من و گیاهان، حیوانات، و ماشین‌تفاوتی نخواهد بود و همان‌گونه که برای آن‌ها معنای زندگی وجود ندارد، برای من نیز وجود نخواهد داشت. نویسنده در عین حال که مدعی است نمی‌توان لزوماً به ضرورت‌باوری سخت اعتقاد داشت و استدلال‌های قوی‌ای در دفاع از آزادی اراده یا حداقل ضرورت‌باوری ملایم‌تر وجود دارد و خود وی بیش‌تر به سمت انکار ضرورت‌باوری سخت تمایل دارد، باین همه سعی می‌کند نشان دهد که حتی ضرورت‌باوری سخت نیز معنای زندگی را محو و حذف نمی‌کند و صرفاً از آن می‌کاهد. ما هم‌چنان موجوداتی هستیم با درجهٔ بسیار پیچیده‌ای از آگاهی و خودآگاهی که وجه تمایز ما از ماشین‌ها و جانوران را فراهم می‌آورد. وانگهی نویسنده سعی می‌کند نشان دهد برای ما اختیار چندان هم که به نظر می‌آید واجد اهمیت نیست. برای نمونه دو شکسپیر (Shakespeare) فرض کنیم: شکسپیر ۱ که همان شکسپیر واقعی در جهان ضرورت علی است؛ شکسپیر ۲ که فردی است که به اندازهٔ شکسپیر ۱ تلاش کرده و کوشیده اما به دلیل حضور در جهان فاقد ضرورت علی و عدم برخوردار بودن از عوامل نبوغ نتوانسته آثار باارزشی بیافریند، هرچند کل تلاش و آفرینش وی براساس اختیار بوده است. ما هم‌چنان بدون توجه به تلاش‌های شکسپیر ۲، و با نظر به نتایج کار هر دو، ارزش بسیار بیش‌تری برای شکسپیر ۱ قائل خواهیم بود. در

ادامه فصل نیز نویسنده می‌کوشد استدلال مبتنی بر نقش بخت و اتفاق در زندگی را تقریر و دلایلی علیه آن بیاورد.

بسیار اتفاق می‌افتد که ما در زندگی در بحث ارزش دچار تردید می‌شویم و اساساً می‌فهمیم ارزش‌گذاری‌های پیشینمان، مثلاً ارزشی که برای معشوقمان قائل بودیم، برخطا بوده‌اند. گویی ما در آشفته‌بازاری (خائوسی) ارزش‌گذارانه به سر می‌بریم که نمی‌دانیم، دست‌کم با یقین، چه رفتاری، عملی، تصمیمی، یا تجربه‌ای با ارزش است. هم‌چنین در صورتی که به وجود ارزش‌های یک‌سان و عینی برای همه انسان‌ها قائل نباشیم و معتقد باشیم که بسته به فرهنگ‌ها و افراد ما با نوعی نسبی‌گرایی در ارزش‌ها مواجهیم، ممکن است معنای زندگی دچار مشکل شود.

بر پایه شکاکیت و نسبی‌گرایی نیز استدلال‌هایی علیه معنای زندگی ارائه شده است که فصل نهم، شکاکیت و نسبی‌گرایی، می‌کوشد به رد این استدلال‌ها بپردازد. در این‌جا نیز یکی از مبانی مهم استدلال‌های متقابل لاندو، مانند بسیاری از موارد دیگر، توسل به کمال‌ناگرایی بنیادی کتاب است. کمال‌گرایان دنبال یقین مطلق‌اند و کم‌تر از یقین مطلق را کافی نمی‌دانند. کمال‌گرایان دنبال ارزش‌های عینی و یک‌سان برای همه‌اند. لاندو سوای تردید در شکاکیت و نسبی‌گرایی ارزشی می‌کوشد براساس کمال‌ناگرایی و با فرض درستی شکاکیت و نسبی‌گرایی نیز به دفاع از معنای زندگی بپردازد.

فصل‌های دهم و یازدهم به بررسی استدلال‌های مرتبط با غایت زندگی می‌پردازد. ممکن است استدلال شود غایتی وجود ندارد که زندگی وسیله نیل بدان باشد، یا زندگی غایتی دارد، مانند تداوم زیست‌شناختی نسل بشری که آن غایت چندان ارزشی ندارد، یا این‌که زندگی غایتی دارد و ما می‌توانیم بدان دست پیدا کنیم، ولی در این صورت زندگی پس از نیل بدان غایت بی‌ارزش می‌شود و ما به ملال می‌رسیم، یا آن‌که در نیل بدان کامیاب نیستیم و باز زندگی ما بی‌ارزش است و ما به ناامیدی می‌رسیم. فصل دهم، با عنوان غایت زندگی، به بررسی دو استدلال نخست، و فصل یازدهم، پارادوکس غایت، به بررسی استدلال سوم می‌پردازد. برای نمونه، لاندو در مورد استدلال نخست، یعنی این استدلال که چون زندگی غایت و هدفی ندارد پس بی‌معناست، می‌کوشد با یادآوری تفکیک میان غایت‌های ابزاری، یا همان وسایل، و غایت‌های نهایی یا فی‌نفسه ارزش‌مند این‌گونه علیه آن استدلال کند که لزومی ندارد غایت نهایی ما چیزی ماورایی و فوق‌العاده باشد. خود زندگی می‌تواند آن اندازه ارزش‌مند و پر از جنبه‌های زیبا و باارزش باشد که غایت خودش

تلقی شود و نه چون ابزاری برای غایتی بیرونی. بی‌جهت نیست که پرسش‌هایی هم‌چون «به چه دلیل ما این‌جاییم یا چرا خلق شده‌ایم» اساساً ممکن است پرسش‌هایی نادرست باشند و از این‌رو پرسیدنشان، چه برسد کوشش برای یافتن پاسخ آن‌ها، از بیخ و بن اشتباه است. حتی ممکن است، برعکس، هدف و دلیل خلقت و وجود ما اساساً داشتن زندگی معنادار و باارزش باشد.

دو فصل دوازدهم و سیزدهم به‌نحوی بر مسئله رنج و شر تمرکز دارند. فصل دوازدهم، رنج، به‌ویژه به نقد استدلال‌های شوپنهاور (Schopenhauer) مبنی بر غلبه رنج و درد در جهان می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد رنج، آن‌مابه هم که شوپنهاور بر آن تأکید می‌کند، در جهان فراوان نیست، یا دست‌کم واقعیت‌های تجربی نشان نمی‌دهند که ادعاهای کلی و متافیزیکی شوپنهاوری درست باشند. وانگهی رنج و معناداری دو امر متمایزند، چراکه برخی از آدمیان که گرفتار رنج بسیار شدیدند هم‌چنان به زندگی خود معنا و ارزش می‌بخشند و خود را خوش‌بخت می‌دانند. فصل سیزدهم که شر انسانی نام دارد به مسئله شر در عالم طبیعت و به‌طور خاص شر مرتبط با انسان می‌پردازد که ریشه در خودخوداهی روان‌شناختی انسان دارد.

لاندو پس از فصل چهاردهم، چرا ما نسبت به خوبی کوریم، که به بررسی سازوکارهایی می‌پردازد که سبب می‌شوند چشمان بسیاری از ما امور معنادار و باارزش و نیک در زندگی مان، همان جنبه‌های مثبت زندگی، را نبینند و تمرکزشان را بر نیمه خالی لیوان معطوف کنند، وارد عملی‌ترین قسمت‌های کتابش می‌شود، نسبت به فصل‌های گذشته که جنبه‌های نظری در آن‌ها می‌چربید. در این قسمت‌های بسیار مهم کتاب نویسنده از دو راه‌برد جداگانه برای یافتن و افزایش ارزش در زندگی سخن می‌گوید. راه‌برد «شناسایی» که در فصل‌های پانزدهم و شانزدهم بدان می‌پردازد و راه‌برد «بازشناسی و اذعان»، که در فصل هفدهم بدان می‌پردازد. ما نخست باید یاد بگیریم چه‌طور درباره معنا و ارزش در زندگی تأمل کنیم و چه‌طور آن را بیابیم و بشناسیم. لاندو در این مسیر به راه‌کارهای چندی متوسل می‌شود که می‌توانند دست ما را بگیرند، که از آن جمله فهرستی از پرسش‌هاست. پس از شناسایی و کشف ارزش‌ها و معناهای زندگی مان، نباید نسبت به آن‌ها بی‌احساس و بی‌عاطفه باشیم. در راه‌برد بازشناسی و اذعان، لاندو می‌کوشد به ما یاد دهد چگونه درگیری احساسی عاطفی با آن‌ها پیدا کنیم، به‌نحوی که در زندگی مان تأثیر و نفوذ پیدا کنند و شکل‌دهنده آن باشند. هم‌چنین، در این فصل یاد می‌گیریم به‌جای این‌که این‌قدر

تمرکزمان بر بدی و شرور زندگی باشد، چشم دل باز کنیم و ارزش مندی‌ها و خوبی‌های آن (نیمهٔ پر لیوان) را ببینیم.

در نهایت، در دو فصل پایانی هجدهم و نوزدهم که نتیجه‌گیری است لاندو به برخی مسائل کلی و مهم می‌پردازد که با ادعاهای مطرح در کتاب ارتباط پیدا می‌کنند، نظیر این‌که: آیا نویسنده در این کتاب دربارهٔ معنای زندگی صحبت کرده است یا برداشت و تصور ما از معنای زندگی؟ آیا نویسنده دربارهٔ یافتن معنا صحبت کرده است یا خلق و آفرینش معنا؟ آیا می‌توان زندگی بدون دین را معنادار دانست؟ آیا مشکلات و مسائل مرتبط با معنای زندگی را فقط باید با روان‌شناسان و روان‌کاوان در میان گذاشت؟

۳. نقد و بررسی

۱.۳ نقد و بررسی شکلی

کتاب از نظر ظاهر بسیار آراسته و پیراسته، بدون مشکلی خاص، برخوردار از نثری روان و ویراسته است. تنها اشکالی که شاید بر نویسنده بتوان گرفت نحوهٔ ارجاع‌دهی به منابع است که از سنت رایج استفاده نکرده و علاوه بر فهرست کردن منابع با تمام جزئیات در کتاب‌نامه، هر جا به منبعی ارجاع داده است آن ارجاع را با آوردن مشخصات کامل کتاب پانویس کرده است. مشخص نیست که دلیل نویسنده برای عدول از سنت رایج ارجاع‌دهی در نوشته‌های آکادمیک چه بوده است. وانگهی اشکالی که می‌توان بر ناشر وارد کرد بر فونت بسیار ریز کتاب و نیز نمایهٔ آن است که جامع نیست. برای نمونه مثلاً درحالی‌که غالب اسامی خاص در نمایه آمده است، مثلاً Mozart نمایه نشده است.

۲.۳ نقد و بررسی محتوایی

کتاب یافتن معنا در جهانی ناکامل، به گفتهٔ لاندو، کتابی مقدماتی است که قصد دارد فایده‌ای عملی هم برای خوانندگان دانشگاهی داشته باشد و هم برای غیردانشگاهی‌ها. به همین دلیل، غالباً به تقریر کوتاه مباحث و تلخیص استدلال حتی به‌بهای صرف نظر کردن از برخی جزئیات اکتفا کرده است و انتظار دارد دیگران نکاتی را که وی در این کتاب بیان و بررسی کرده دنبال کنند و گسترش بدهند (Landau 2017: 9). در مجموع، کتاب لاندو جالب، خواندنی، خوش‌خوان، و بدون پیچیدگی‌های نظری است. شیوهٔ نگارش و پیش‌بردن

مباحث در کتاب به گونه‌ای است که اگر به صورت گفت‌وگوی میان چند شخصیت نگاشته می‌شد، به خوبی می‌توانست یادآور محاورات سقراطی باشد. زبان ساده نویسنده، استفاده از مثال‌ها و مباحث روزمره، رویکرد عمل‌گرایانه، و تلاش برای گشودن چشم‌اندازهای متفاوت و متنوعی که امکان نگریستن ما به موضوعات مورد بحث از زوایای دیگر را نه تنها فراهم می‌کنند، بلکه ما را هم‌چنین ترغیب به اتخاذ چنین چشم‌اندازهایی می‌نمایند، همگی، از مزایای کتاب‌اند. هم‌چنین کتاب تقریباً نگاهی به تمامی مباحث و استدلال‌های مطرح در حوزه ادبیات بحث نه فقط در فلسفه، بلکه در ادبیات و سینما نیز دارد. از این نظر کمابیش اثری است که خواندن آن به خواننده، به‌ویژه دانشجوی فلسفه، کمک می‌کند تا با بسیاری از این مباحث آشنا شود. در عین حال، نکاتی هم ذکر می‌شوند که لزوماً انتقاد نیستند، بلکه نکته‌هایی‌اند که در ضمن خواندن کتاب می‌توانند به ذهن متبادر شوند و از لحاظی می‌توان وجود آن‌ها را سبب کاستن از ارزش فلسفی کتاب دانست، اگر اساساً نویسنده چنین دغدغه‌ای می‌داشته است (در باره برخی نکات قابل توجه دیگر، بنگرید به ارزیابی مختصر (Campbell and Nyholm 2017).

۱. همان‌طور که اشاره شد، باید از همان ابتدا در نظر داشت که کتاب لاندو اثری نیست که بتواند معیارهای سخت فلسفی را برآورده سازد. به بیان دیگر، فاقد مبنایی است که بر اساسش بتوان، هم‌چون خودآیینی کانت یا روایت‌های کلانی چون مسیحیت یا مارکسیسم یا هگلیسم، نظریه معناداری زندگی استوار کرد. اساساً تلاش لاندو این است که وراى چنین مبنایی و بدون توسل به روایتی کلان از زندگی جنبه‌های فی‌نفسه و به‌اندازه کافی معنادار و ارزش‌مند زندگی را برجسته سازد و به‌نحوی امید دارد خوانندگان وی با خواندن کتابش متوجه این جنبه‌ها شوند، قدر چیزهای ارزش‌مندی را که در زندگی دارند بدانند و صرفاً آن‌مایه وزن و اعتبار بدان‌ها بدهند که دیگر چندان به جنبه‌های بد زندگی توجه نکنند. به نظر می‌رسد کتاب از منظر انسان احتمالاً سکولار مدرن و تاندازه‌ای یونانی نگاشته شده است، با ارزش‌هایی که این انسان با آن‌ها رشد کرده است. به تعبیر دیگر، این کتاب در دفاع از ارزش‌های زندگی سکولار مدرن است، که در آن کامیابی در زندگی دنیوی، اعم از روابط عاشقانه، شغلی، خانوادگی، هنری، ورزشی، درکنار مفاهیم اخلاقی هم‌چون از خودگذشتگی، آرمان‌های آزادی‌خواهانه، و نوع‌دوستانه اهمیت دارند، همان نحوه زندگی‌ای که ستاره‌های عصر مدرن هم از آن سخن می‌گویند و شبکه‌های بزرگ تلویزیونی نیز ترسیم‌گر آن‌اند. به عبارت دیگر، کتاب دفاعی از برداشت رایج از خوش‌بختی در روزگار

مدرن است، برداشتی که به نظر بسیاری از نویسندگان کنونی در حوزه معنای زندگی و خوش‌بختی برداشتی پیش‌انگاشته و مسلم تلقی می‌شود.

از این لحاظ، زندگی معنادار در این کتاب بسیار شبیه است به آن نوع زندگی مطلوبی که در روان‌شناسی مثبت‌نگر و در عرف جهان امروز حاکم است. به تعبیر یکی از این روان‌شناسان مثبت‌نگر، خوب است با یک تمرین شروع کنیم... اگر ذهن شما را هیچ نظریه فلسفی‌ای فاسد نکرده باشد، احتمالاً چنین طرح مختصری از خوش‌بختی خود ترسیم خواهید کرد: «خوش‌بختی عبارت است از داشتن رابطه‌ای شاد و رضایت‌بخش همراه با تعهد، داشتن دوستان نزدیک و دل‌سوز، حفظ اندام با بازی کردن تنیس یا ورزشی که دوست دارید، داشتن شغل و حرفه‌ای که هم موفقیت‌آمیز است و هم رضایت‌بخش» (Bishop 2015: 7).

چنین نگرشی در سینمای مدرن نیز یافت می‌شود، به‌ویژه در سینمای هالیوود که زندگی خوب را چنین زندگی متعادلی می‌داند. در بسیاری از این فیلم‌ها نیز قهرمان فیلم بعد از سفری در دنیای درون، که گاه با سفر در دنیای بیرون نیز همراه می‌شود، می‌فهمد که دقیقاً چگونه می‌بایست معنا و ارزش را در همین جنبه‌های زندگی می‌یافته است (برای نمونه، در فیلم Groundhog Day و نیز Bucket List). یافتن معنا در جهانی ناکامل در مقام کتابی در دفاع از ارزش‌های زندگی سکولار سالم در دنیای مدرن، درمقابل استدلال‌هایی که این ارزش‌ها را بی‌معنا یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهند، چندان نمی‌تواند دست‌فردی را بگیرد که به سرگردانی در هنجارها یا ناامیدی مطلق دچار شده و نمی‌داند چه چیزی را از اساس برای خود ارزش‌مند تلقی کند. هرچند چنین فردی می‌تواند در کتاب استدلال‌ها و راه‌بردهایی بیابد که به کار وی بیایند، این نیز ممکن است که هیچ نسبتی با کتاب برقرار نکنند؛

۲. درمورد مسئله پیشین، کتاب پیشاپیش فرض مسلم گرفته است افرادی چون گاندی (Gandhi)، بتهوون (Beethoven)، شکسپیر، موتزارت، آینشتاین، مادر ترزا، مارتین لوتر کینگ (Martin Luther King)، و نلسون ماندلا (Nelson Mandela) در برابر افرادی هم‌چون جک ریپر (Jack the Ripper، نمونه‌هایی چون خفاش شب ایرانی) همگی زندگی ارزش‌مند و معناداری داشته‌اند؛ هرچند با نظر به رد کمال‌گرایی مدعی نیست که همه جنبه‌های زندگی آن‌ها ارزش‌مند بوده، اما در مجموع زندگی آن‌ها را سرمشق‌هایی برای زندگی ما می‌داند. البته این به‌معنای آن نیست که نویسنده از ما می‌خواهد به چنان دستاوردهایی برسیم، بلکه حتی برعکس، از ما می‌خواهد کمال‌گرا نباشیم و ارزش ذاتی

زندگی خودمان را دریابیم، ارزشی که در زندگی معمولی تک‌تک انسان‌ها نهفته است. به‌هرحال در این جا لاندو قبول دارد که این افراد بی‌تردید زندگی‌های معناداری داشته‌اند. اما به‌نظر می‌رسد پیوند زدن دستاوردهای بشری این افراد با معنادار بودن زندگی‌شان نوعی نگاه کردن از منظری بیرونی به زندگی این قهرمانان است. برای نمونه، مشخص نیست که آیا به‌راستی بتهوون، که معروف است با مثنی‌های گره‌کرده در بستر درگذشت، از زندگی خود راضی بوده و آن را معنادار می‌دانسته است یا نه. به‌نظر نمی‌رسد بسیاری از چهره‌های به‌ظاهر کامیابی که در نظر ما خوش و خرم اند آن‌چنان هم که ادعا می‌شود زندگی معناداری داشته باشند، نمونه‌هایی چون ونسان ونگوک (Vincent Van Gogh)، ویلیام فاستر والاس (William Fester Wallace)، ارنست همینگوی، ویرجینا ولف (Virginia Woolf)، مرلین مونرو (Marilyn Monroe)، رابین ویلیامز (Robin Williams)، و اخیرترین آن‌ها آویچی (Avicii). بیانیه‌ای که خانواده آویچی، موسیقی‌دان و دی‌جی معروف سوئدی، درباره خودکشی وی در ۲۸ سالگی در آوریل ۲۰۱۸ منتشر ساختند با بحث ما بسیار مرتبط است:

تیم (Tim) دوست‌داشتنی ما جست‌وجوگر بود؛ روح هنرمند شکننده‌ای که در پی پاسخ‌هایی برای پرسش‌های اگزستانسیالیست می‌گشت. او کمال‌گرایی آرمان‌طلب بود که مسافرت و کار با چنان سرعتی باعث ایجاد استرس فراوان در وی شد. هنگامی که تورهای سفرش را متوقف کرد می‌خواست تعادلی در زندگی بیابد که خوش‌بخت باشد و بتواند آن‌چه را بیش از همه دوست دارد انجام دهد: موسیقی. تیم به‌راستی درگیر افکاری درباره معنا، زندگی، و خوش‌بختی بود. دیگر نمی‌توانست پیش‌تر برود. او در پی آرامش بود.^۲

وانگهی اگر قصد صرفاً یافتن رفتار و عملی است که به‌اندازه کافی معنابخش و ارزش‌مند باشد، نویسنده کتاب از توجیه پدیده‌های مهمی در رفتار آدمیان باز می‌ماند: پدیده‌های چون سنگ‌دلی، لذت از شرارت و اذیت و آزار، و مانند آن‌ها.^۳ ممکن است فردی از اذیت و زجر و شکنجه دیگران، به هر دلیلی، لذت برد و معنای زندگی خود را در این بیابد، برای نمونه، ریچارد سوم (Richard III) که لذت و ارزش زندگی خویش را در شرارت می‌یابد به‌اندازه فرد موردنظر لاندو می‌تواند زندگی خود را معنادار بیابد:

من اما به بالا نه چنانم که درخور پای‌کوبی باشم // و به سیما نه آن‌که در آینه مجیز خویش گویم // آری، من که نقشی ناخوش خورده‌ام، // و از کر و فر عشق بهره‌ای نبرده‌ام // تا پیش پری‌رویان عشوه‌گر بخرامم، // من که از بالای به اندام

بی‌نصیب مانده‌ام // و به اغوای این طبیعت ترفندباز // کزسان و ناتمام، و پس‌رانده
نابه‌هنگام // نیم‌ساخته به این سرای سپنج فروافتاده‌ام... // پس حال که سزاوار
عاشقی نیستم // تا مجلس‌آرای این ایام خوش‌گویی باشم // برآنم که در شرارت داو
تمام بگذارم // و از سرور عاطل این روزها بیزاری بجویم.... (شکسپیر ۱۳۹۶: ۴۰-۴۱).

روشن است که در غیاب چهارچوب ارزش‌های والایی، به‌تعبیر نیچه (Nietzsche) والاترین ارزش‌ها که خود تعیین‌کننده سلسله‌مراتب سایر ارزش‌هایند، لزومی ندارد دسته خاصی از ارزش‌ها را معنابخش و ارزش‌آفرین بدانیم. استدلال‌های لاندو در بسیاری موارد به‌کار ریچارد سوم هم می‌آید؛

۳. برداشت مدنظر لاندو از زندگی، به‌تعبیر افلاطون و ارسطو، مبتنی بر حداقلی از خیرهای بیرونی است. برای رسیدن به چنین جنبه‌های معنادار زندگی، مخاطب کتاب لاندو باید از حداقل شرایط زندگی مطلوب ارزش‌مند هم‌چون سلامتی، توانایی برای گسترش استعدادها، رفاه مادی، و ... برخوردار باشد. بنابراین، چنین راه‌نمایی‌ای بعید است بتواند معنا و ارزش را به زندگی کسی بازگرداند که در سطح بسیار پایینی از زندگی و با کم‌ترین امکانات زندگی می‌کند. برای نمونه، نویسنده کمک به دیگران، به‌ویژه زدودن فقر و کاستن از رنج را یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های ارزش‌آفرین می‌داند (Landau 2017: 218)، اما مشخص نیست فردی که خود به کمک نیاز دارد، گرسنه مفلوکی که حتی غذایی برای خوردن ندارد، چه‌طور می‌تواند به زندگی خود معنا دهد. شرط مهم لذت‌بردن از زندگی و عدم وجود رنج جسمانی بالاتر از سطحی معین، همگی، اموری‌اند که می‌توانند به‌جد درمقابل تفسیر وی مقاومت کنند. به‌تعبیر سقراط، برای فردی که از بیماری‌های علاج‌ناپذیر رنج می‌برد، یا به‌طور کلی از خیرهای بیرونی بهره‌چندانی ندارد، همان بهتر که در دریا غرق شود و از بدبختی خود نجات پیدا کند (بنگرید به Plato 1997: 5112e-512a)؛

۴. رویکرد نویسنده در هر فصل، از فصل دوم تا چهاردهم، اساساً مبتنی بر راه‌بردی سه‌گامی است: در گام نخست لاندو می‌کوشد نشان دهد استدلال‌ها یا ادعاهای مرتبط با آن فصل علیه معنای زندگی چیستند؛ در گام دوم نویسنده نشان می‌دهد که این استدلال‌ها اساساً نمی‌توانند درست باشند یا دست‌کم هستند کسانی که نظری یک‌سره مخالف آن استدلال‌ها دارند و نتیجه‌ای متفاوت گرفته‌اند؛ در گام سوم لاندو نشان می‌دهد که حتی با فرض درستی آن استدلال‌ها، آن‌ها معنا و ارزش زندگی را یک‌سره محو نمی‌کنند و صرفاً از آن می‌کاهند، آن هم نه تا آن اندازه که بتوان گفت زندگی ما دیگر معنادار نیست. به‌نظر

لاندو، حتی در صورت درستی این استدلال‌ها علیه معناداری زندگی، هم‌چنان می‌توان جنبه‌های به‌اندازه کافی معناداری برای زندگی یافت که در مجموع کفه ترازو را به نفع معناداری زندگی سنگین‌تر می‌کند.

استدلال‌ها و ادعاهایی که لاندو طی این راه‌برد سه‌گامی می‌آورد غالباً درهم‌تنیده‌اند و در مجموع بیش‌تر می‌کوشند به ما یاد بدهند که می‌توان به موضوع مورد بحث از چشم‌اندازها و زوایای دیگری هم نگریست. مثلاً وی درباره هدف زندگی مدعی است چرا بگوییم چیزی بیرون از زندگی هدف زندگی است؟، مثلاً عبادت خداوند یا خدمت به خلق، و ممکن است اصلاً خودشان معنا و ارزش و هدف زندگی باشند. چنین ادعایی بیش از آن‌که مبتنی بر استدلال‌های محکمی باشد، مبتنی بر نگرستن به قضیه از چشم‌اندازهایی دیگر است. همان‌طور که ذکر شد، استدلال‌های لاندو و تلاش وی برای گشودن چشم‌اندازهای دیگر چنان درهم‌تنیده و درهم‌بافته‌اند که جداکردن استدلال‌ها و نیز ادعاها گاه دشوار می‌شود. شاید از منظری فلسفی بهتر بود نویسنده به صورت دقیق‌تری هر استدلال را از استدلال دیگر جدا می‌کرد تا ارزیابی استدلال‌ها آسان‌تر شود؛

۵. بسیاری از استدلال‌های نویسنده حالت جدلی دارند و سعی می‌کنند از مقدمات مقبول موضع مخالف استفاده کنند و نادرستی آن موضع را نشان دهند. از این جهت لاندو بسیار شبیه سقراط پیش می‌رود و بیش از آن‌که در صدد باشد تمام زوایای استدلال مخالفان خود را بشکافد عجله دارد هر چه سریع‌تر نادرستی‌شان را نشان دهد. برای نمونه، استدلال نویسنده در دفاع از معناداری زندگی از چشم‌انداز کیهانی در فصل هفتم را بررسی می‌کنیم (ibid.: 93-97).

کسانی چون بلک‌برن و نیگل مدعی‌اند اگر از چشم‌انداز کیهانی به زندگی نگاه کنیم، زندگی آدمی ارزشی ندارد. به نظر لاندو، دلیل این‌که اعمال ما از منظر کیهانی فاقد ارزش‌اند این است که این اعمال در قیاس کیهانی خود هیچ اثری ندارند. نابینایی در حال رد شدن از خیابان است. او را می‌بینم و دستش را می‌گیرم. این عمل من از منظر شخصی من انسان ارزش‌مند است، اما از آن‌جاکه هیچ تأثیری در کل کیهان ندارد، یا دست‌کم تأثیر آن بسیار بسیار ناچیز است، از منظر کیهانی فاقد ارزش است. لاندو در مخالفت با این نگرش و در یکی از استدلال‌هایش علیه آن به نگرش دینی اشاره می‌کند که در آن عالم محضر خداوند است و چشمان خداوند ناظر تک‌تک اعمال ما از خرد و کلان است. اگر بنا بود اعمال ما هیچ ارزشی نداشته باشند، پس خداوند به چه دلیل این اعمال را زیر نظر دارد و حتی اگر

متقالی از آن هم باشد می بیند و جزا می دهد. پس این اعمال ارزش مند و معنادارند که خداوند آن ها را زیر نظر دارد. نویسنده نگرش دینی ندارد، به همین دلیل صرفاً از این مثال برای تقریب به ذهن و روشن شدن مطلب استفاده کرده است. اکنون اگر به جای خداوند ناظر دیگری بگذاریم، مثلاً خود ما انسان ها، یا ناظری از سیاره ای دیگر، چرا نگرستن وی و مهم بودن این اعمال از منظر وی نشان از ارزش مندی عمل ما نداشته باشد.

استدلال بسیار ساده انگارانه است؛ این که در سنت نگرش دینی چشمان خداوند، به عنوان موجودی جاودان و در واقع والاترین موجود و اصل و اساس هستی در جهان بینی دینی، ریز و درشت اعمال ما را زیر نظر دارد نه به دلیل اهمیت و ارزش این اعمال (برداشت لاندو)، بلکه خود دلیل اهمیت و ارزش یافتن این اعمال است. اگر خداوندی وجود دارد که نظاره گر این اعمال ماست، باید بگوییم این اعمال ما از منظر کیهانی ارزش و اهمیت می یابند، چراکه این خداوند مثلاً نظاره گر اعمال جانوران نیست. اساساً در نگرش دینی وجود خداوند به منزله والاترین موجود و دغدغه او در مورد رشد و کمال انسان مایه معناداری و ارزش یافتن آدمی و اعمال وی است و نه برعکس. به همین دلیل، جایگزین کردن چنین ناظر والایی با ناظری هم رده با انسان از این جهت هیچ گونه تأثیری در بالابردن سطح معناداری اعمال و رفتارهای من ایجاد نمی کند؛

۶. در نهایت این که نکات بسیار مهم تر و کلی تری نیز وجود دارد که چون به اختلافات مبنایی میان لاندو و نویسنده این مقاله در نحوه رویکرد به معنای زندگی و تحلیل فلسفی این مسئله برمی گردد، در این جا مجال طرح مفصل آن ها نیست. در نگاه کلی، آدمی وقتی تنها هدف یا هدف هایی داشته باشد که تحقق یا نیل بدان ها شور و شوق زندگی کردن و به تعبیری ایمان در جان او بدمند، زندگی اش ارزش زیستن خواهد داشت؛ تحقق این هدف ها مایه شوق به زندگی و ارزش مندی آن می شوند، چراکه این هدف ها اموری اند که نیل به ارزش هایمان را ممکن می سازند. به تعبیر دیگر، هدف ها به عنوان وضعیت های واقعی قابل تحقق، در برابر ارزش به عنوان دلیل ما برای تلاش در متحقق ساختن این هدف ها، ارزش خود را از آن جا می گیرند که وضعیت تحقق ارزش های ما هستند. ما نیاز به هدف هایی داریم که برای رسیدن به والاترین ارزش هایمان چاره ای جز برآورده ساختن آن ها نداریم.

آدمی موجودی است که داوری های ارزشی و هنجارگذار نقشی اساسی در ساختار روان شناختی او بازی می کنند. بدون این داوری ها ما موجوداتی سرگردان خواهیم بود که دائماً این سو و آن سو می رویم، بدون این که اراده مان مسیری مشخص برای پیش رفتن

داشته باشد. این امر خود به سستی اراده آدمی منتهی می‌شود. به‌طور خاص، این کارکرد ارزش‌ها، به‌ویژه برخی از مهم‌ترین آن‌ها هم‌چون گزاره «زندگی ارزش زیستن دارد»، ریشه در میل و نیاز درونی خاص آدمی به معنا، به‌طور خاص معنای رنج، و وجود ارزش‌هایی دارد که اراده او را به خواستن چیزی راغب سازند. از این‌رو، تنها چیزی که زندگی را برای آدمی شایان زیستن می‌سازد داشتن هدف‌هایی است که بتوانند آتش شور و شوق زندگی را در آدمی زنده نگاه دارند. چنین هدف‌هایی باید دست‌کم از دو شرط زیر برخوردار باشند:

۱. این هدف‌ها باید آن‌مایه برای آدمی ارزش‌مند باشند که تحقق و نیل بدان‌ها به آدمی بیاوراند که نه‌تنها زندگی ارزش زیستن دارد، بلکه شورمندانۀ خواهان تداوم بخشیدن به زندگی باشد. این امر نیز تنها در صورتی ممکن است که آدمی تحقق این هدف‌ها را شرط ضروری و ناگزیر نیل به والاترین ارزش‌هایش بداند؛ ۲. این هدف‌ها تحقق‌پذیر و دست‌یافتنی باشند، بدین معنا که یا خود آدمیان بتوانند آن‌ها را متحقق سازند، یا آن‌که دست‌کم جریان تاریخ یا مشیت اهل‌ی به‌گونه‌ای باشد که این هدف‌ها ناگزیر متحقق شوند. هدف‌هایی که فاقد هر دو خصیصه باشند نمی‌توانند شور و شوقی برای تداوم زندگی برانگیزند و لذا زندگی آدمی بی‌هدف، یعنی پوچ‌گرایانه، می‌شود. آدمی در نبود چنین هدف‌هایی دچار فلج‌کننده‌ترین اندیشه‌ها و احساس‌ها خواهد شد، احساس این‌که در دام بازی یا کم‌دی بی‌حاصل و پوچی افتاده است که امکان‌رهایی از آن را ندارد. وانگهی، اگرچه مسئله معنای زندگی برای ما در وهله نخست مسئله‌ای مرتبط با ارزش است، اما به جایگاه و شأن ما در کیهان و رابطه ما با کلیت آن مثلاً در آن‌گونه تصویری که علم از کیهان ترسیم می‌کند نیز ارتباط پیدا می‌کند. مسائلی از این دست سؤال‌هایی اساسی‌اند که کتاب لاندو به‌صورت جدی با آن‌ها مواجه نمی‌شود یا بسیار سریع از آن‌ها عبور می‌کند (برای طرح مفصل این مسائل، بنگرید به محبوبی آرانی ۱۳۹۲: فصل اول).

۴. نتیجه‌گیری

یافتن معنا در جهانی ناکامل کتابی خوش‌خوان و عملی برای کسانی است که دوست دارند درباره معنای زندگی بیندیشند و از آن مهم‌تر، زندگی معمولی نه‌چندان کاملشان در جهانی پر از نقص و گرفتاری و در یک کلمه ناکامل را معنادار و باارزش، دست‌کم به‌اندازه بسنده‌ای معنادار، بسازند. این کتاب تضمین‌کننده رسیدن خواننده به معنای زندگی نیست. استدلال‌ها و چشم‌اندازهای آن نیز حتی از منظر خواننده عادی همواره قانع‌کننده نیستند، اما

در مجموع می‌تواند عملی و راه‌گشا باشد. هم‌چنین، این کتاب می‌تواند دانشجویان دوران کارشناسی فلسفه یا الهیات یا حتی روان‌شناسی را با زبانی ساده و فهم‌پذیر، بدون درگیر شدن در جزئیات نظری، با عمده‌مطالبی که در مبحث معنای زندگی مطرح شده است آشنا سازد، استدلال‌های مهم علیه معنای زندگی را برای آن‌ها تقریر کند، و در پاسخ بدان‌ها غالباً چشم‌اندازهای نوی را بگشاید که در کنار تأملات فلسفی به شهود و عقل عرفی ما نیز متوسل می‌شوند. این دانشجویان ضمن یادگرفتن این استدلال‌ها می‌توانند قدرت تفکر خود را در بررسی و نقد آن‌ها و تلاش برای تقریر منطقی و فلسفی آن استدلال‌ها به‌گونه‌ای که به‌زبانی دقیق‌تر بیان شود بالا برند، به کتاب به‌مثابه سرچشمه‌ای برای ایده‌ها و افکار جدید نگاه کنند، و همان‌گونه که لاندو نیز انتظار دارد، این ایده‌ها و افکار را بی‌پروا کنند. وانگهی، مطابق پیش‌نهادی (Campbell and Nyholm 2017)، از آن‌جاکه در فصل‌های گوناگون کتاب آرای فیلسوفان و اندیشمندان متفاوت بررسی شده است، هر فصل به‌کمک اصل مقاله‌ها یا کتاب‌هایی که این آرا را به‌قلم خود این اندیشمندان بیان می‌کنند چونان بخش‌های درسی در کلیات فلسفه یا تحلیل فلسفی نیز استفاده شوند.

پی‌نوشت‌ها

1. Landau 2006.
2. <https://www.nme.com/news/music/how-did-avicii-die-2298210>
3. درباره‌ی این پدیده‌های مهم روان و جان آدمی، بنگرید به محبوبی آرانی ۱۳۹۲: فصل چهارم و پنجم.

کتاب‌نامه

- شکسپیر، ویلیام (۱۳۹۶)، ریچارد سوم، ترجمه‌ی عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.
- محبوبی آرانی، حمیدرضا (۱۳۹۲)، نیچه و آری‌گویی تراژیک به زندگی، تهران: نشر مرکز.
- Bishop, Michael, A. (2015), *The Good life, Unifying the Philosophy and Psychology of Well-Being*, Oxford University Press.
- Campbell, Stephen M. and Sven Nyholm (2017), "Notre Dame Review of Finding Meaning in an Imperfect World":
<<https://ndpr.nd.edu/news/finding-meaning-in-an-imperfect-world>>.

Landau, Iddo (2017), *Finding Meaning in an Imperfect World*, Oxford University Press.

Landau, Iddo (2006), *Is Philosophy Androcentric?*, Penn State University Press.

Plato (1997), “Gorgias”, trans. Donald J. Zeyl, in: *Plato's Complete Works*, John Cooper, Hackett (ed.), Publishing Company.